

# حکیم فیلم ساز می شود

چندی پیش بود که حکیم جهت ارتقای سطح فرهنگ جامعه ازجا برخاست و خواست چند نوجوان را به سینمای بلاد ببرد. یک قران و دوزارش را روی هم گذاشت و قصد بلیت خریدن کرد. لیست فیلم‌های گیشه را که مطالعه نمود، آه از نهادش برخاست و سر در گریبان فرو برد. چراکه هیچ فیلمی برای این نوجوانان بخت برگشته در لیست اکران نبود. انگار نوجوان بخت برگشته اصلا وجود خارجی ندارد و مردم از سن کودکی به جوانی جهش می‌کنند.

مصرا نه دست بچه‌ها را گرفت و کشید و همگی به طرف منزل حکیم عزیمت کردند. حکیم تی‌وی را راه اندازی و در گوگل شروع به جست‌وجو کرد تا بلکه لیستی از فیلم‌های سینمایی فاخر را برای شان پیدا کند، ولی به جز چند فیلم چیزی نیافت. آن چندتا را هم آن قدر صداوسیما پخش کرده بود که شنیده شده بود سی‌دی اش خش برداشته است.

حکیم که باز جو برا او چیره گشته و حس فرهنگ دوستی اش گل کرده بود، بر این شد تا در جهت ارتقای سطح فرهنگی قدم‌های بلند بردارد. پس کمر بست تا وارد حوزه سینمای نوجوان شود. پاجه‌ها را تا بالای زانو تا زد و خودش را در این دریانداخت و در بیوی اینستاگرامش نوشت کارگردان و تهیه‌کننده و یک ایموجی دوربین فیلمبرداری هم تنگش جا داد. این‌گونه شد که اولین پروژه ساخت فیلم نوجوان برایش کلید خورد. به دنبال یک فیلمبردار درست‌حسابی رفت، چرا که می‌خواست کار، کار حقی شود و دهان مردم از شگفتی باز بماند. فیلمبردار که نام بلندش را کسی نمی‌توانست بکشد، تا فهمید کار برای نوجوان است به تریج قبایش برخورد و فریاد سر داد که قاطی کار بچه‌بازی نمی‌شود. حالا از حکیم اصرار که سینمای نوجوان یک ژانر مستقل است و از فیلمبردار انکار که پرستیش بیشتر از این حرف‌هاست. حکیم دید سالی که نکوست از بهارش پیداست و بهار این فیلم هم بد جور خزان و خشکیده شده بود. جواز سرش پرید و سلاتنه سلاتنه رفت و بر لب جوی نشست تا گذر عمر ببیند و بی خیال این دغدغه‌های فرهیختگانی شود. چندی گذشت تا این راه به ذهنش خطور کرد که باید برود و سرمایه‌گذار جذب کند. چرا که پول بر هر درد بی درمان دواست. دندان‌ش گرد شد و در پی آدم پولدارهای سینمادوست، دیار را گشت و گشت تا به خانه‌ی یکی از آن خوب‌هایش رسید. لنگه درب خانه را به صدا درآورد. خدم و حشم درب را باز کردند. از او نام و نشان‌ش را پرسیدند. حکیم که نمی‌دانست چه بگوید که خار و خفیف از آنجا برنگردد، پیچ اینستاگرام خود را به مثابه علامت حاکم بزرگ مبتی‌کومان درآورد و از آنها خواست خودشان را اکتار بکشند. کنیزکان، فریب عدد فالوئرهای حکیم را خوردند و نمی‌دانستند

نیمی از این فالوئرهای نوجوانان نوجوانه هستند و پیگیر حماقت‌های او. او را به داخل راه دادند و با عزت و احترام نزد مایه‌دار اعظم بردند. مایه‌دار از کار و چندوچونش پرسید. داشت از کار خوشش می‌آمد که اسم سینمای نوجوان کامش راتلخ کرد. اخم‌هایش توی هم رفته بود و از زیر سیل نازکش تشر زد که من پولم را جایی نمی‌ریزم که سود نداشته باشد. یعنی چه تضمینی است که حتی اصل پولم برگردد؟ آن وقت کی می‌آید از من حمایت کند و بگوید که آقا جان شما آمدی و به نوجوان و سینمای این مرزوبوم خدمت کردی. بیا این به جبران ضرر و زیانت خدمت شما. هنوز آن قدری احمق نیستم که مال و منال را بگذارم پای کاری که سرمایه‌ای ندارد. حکیم دست از پا درازتر از آنجا برگشت. کاسه چه‌کنم چه‌کنم دستش گرفته و در مسجد نشست و فکر می‌کرد. به یک باره، کسی از پیشش رد شد و برگه‌ای در کاسه او انداخت. حکیم سرخوشانه کاغذ را باز کرد و دید رهگذر ایده خوبی در چنته داشته. حکیم باید برای شروع کار، برود سمت فیلمنامه‌نویس. نویسنده جماعت، طمعی برای پول ندارد. نویسنده جماعت کار راه‌بنداز است. دلش نمی‌آید روی کسی را زمین بزند. هر چه باشد یک جوری یک جای کار را دست می‌گیرد. اصلا اگر دنبال پول بود که نویسنده نمی‌شد. می‌رفت یک تدوینگری، گرافیک‌ساز می‌شد. حکیم به کتابخانه محل عزیمت کرد. نویسنده، گوشه‌ای نشسته بود و کتاب می‌خواند. نزدیک رفت و باترس ولرز کارش را گفت. فیلمنامه‌نویس گفت به روی چشم و همان موقع قلم برداشت و مشغول نوشتن شد. حکیم خودش ریخت و برگ‌هایش ماند. از خوشحالی همان جا نشست و به شکرگذاری پرداخت. نویسنده هنوز داشت می‌نوشت. حکیم همان جارهایش کرد. فردا صبح اول طلوع رفت بست نشست در کتابخانه تا درس را باز کنند. آفتاب که بالاتر آمد، مسئول کتابخانه نیز در را باز کرد. حکیم دید که نویسنده هنوز پشت میز است و دارد می‌نویسد. زیر لب گفت درد و بلایت بخورد توی سر سرمایه‌گذاران. طرف‌های شب بود که نویسنده شاد و خندان، فیلمنامه را به حکیم داد. حکیم در کتابخانه دور افتخار زد. نویسنده را روی دوش اش گذاشت و همان طور که او را به سمت خانه خویش می‌برد تا ناهار مفصلی مهمانش کند، متن فیلمنامه را می‌خواند. ابروهایش توی هم رفت. نزدیک حوض که رسید نویسنده را انداخت توی حوض آب. مردم همه جمع شدند و از این کار حکیم حیران مانده بودند. حکیم فریاد سر داد که آخر مرد حسابی تو چه تصویری از نوجوان داری. این‌کار که گویی برای کودکان مدرسه‌ای نوشته شده! آخر دغدغه کدام نوجوان این‌هاست که تو اینجا نوشتی. چرا نمی‌فهمید نوجوان کیست آخر.

حکیم حرف می‌زد و مردم هورا می‌کشیدند. حکیم هم که تمام عمر در پی تحسین شدن، باد در غیب انداخته بود و ادامه می‌داد. حرف‌هایش که ته کشید و فیلمنامه‌نویس رسوا شد، بچه‌ها را خانه‌شان جمع کرد. تی‌وی را راه اندازی کرد. انیمیشن درون و بیرون ۲ را پیداکرد و خودش و تمام نوجوان‌های بلاد به تماشا نشستند و کیف کردند. حکیم بیواش را پاک کرد و جای

آن نوشت منتقد حوزه سینمای نوجوان. چون سینمای نوجوان تار عنکبوت بسته بود و کسی فیلمی بیرون نمی‌داد. حکیم هم علاف‌تر از همیشه به زندگی اش ادامه داد.



**پسرک ما نهانجانبه**  
امروز ۱۴۰۳/۰۷/۱۹ در استانه بیست و یک سالگی، قلب‌ماز عشق و افتخار به تو لبویزاست.  
**زندگیا سالروز تولدت مبارک**  
زندگیا! چون شری زیباترین و عزیزترین را با من به ثبات می‌بخشی  
هر روزم زارت نادرست، در من هرگز نمی‌آزادی نیم  
آزادی می‌بخش مرا تا من نادرست‌ترین را به تو بگویم  
کسی که منم برای تو ندانم و تو ندانی...  
از طرفت است و تو ندانی و دردت به من نمی‌بخشی!

سند ۵ برگی آپارتمان مسکن مهر به آدرس: هشتگرد، شهر جدید مهستان، پروژه نیک سیستم بلوک B - ۳۱ طبقه ۱ واحد شرقی قرارداد پیش فروش مسکن مهر شماره ۲۲۸۹۷ س ۹۶ مورخ ۱۳۹۶/۰۲/۲۳ به نام ناصر حیدری سورجانی فرزند مختار با کد ملی ۰۰۳۵۱۱۷۰۲۹ شماره شناسنامه ۲۳۴۲ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط و ارزش قانونی ندارد.

کلیه مدارک (سند کمیاتی، برگ سبز، کارت ماشین و کارت سوخت) پژو PARS XU7 CNG مدل ۹۴ به شماره موتور 124K0724069 شماره شاسی NAAN21VE8FR573090 شماره انتظامی ۲۵ - ۳۹۲ ص ۸۴ به نام ابوالفضل سیک پاجسجانی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

کلیه مدارک شامل کارت، برگ سبز و سند کمپانی خودرو پژو آر دی RD ۱۶۰۰ مدل ۱۳۷۸ به رنگ طوسی شماره انتظامی ایران ۲۳ - ۱۶۸ ق ۲۱ شماره موتور 22327700367 شماره شاسی 77700385 به مالکیت مهدی کارگر خیابادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

شناسنامه مالکیت (برگ سبز) وانت سایپا ۱۵۱ مدل ۱۴۰۲ به شماره موتور M13/6592175 شماره شاسی NAS451100P4909436 شماره انتظامی ۹۱ - ۳۹۲ د ۳۴ به نام یاسر خباز واحد مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

آگهی فقدان مدرک تحصیلی  
مدرک فارغ التحصیلی اینجانب اسماعیل ابراهیمی فرزند عباسعلی به شماره ملی ۵۱۰۱۲۴۰۵۹ صادره از شاهین شهر و میمه در مقطع کارشناسی پیوسته رشته مهندسی عمران صادره از واحد دانشگاه نجف آباد با شماره ۶۴۸۴ مورخ ۱۳۹۹/۰۳/۱۲ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد، از اینجمله تقاضا می‌شود، اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد ارسال نماید.

سازمان آگهی‌ها روزنامه جام جم  
۴۹۱۰۵۰۰۰  
daneshpayam.agahi@gmail.com